فصلنامه تاريخ اسلام ، شماره 31
.....

ابن كثير دمشقي و تعصب مذهبي دركتاب البداية و النهاية

مصطفي معلمي*

بسياري از علما و محققان، در گذشته و حال تلاش كرده‌اند تا ابوالفدا اسماعيل بن‌عمربن كثير دمشقي را مورخي راستگو و عاري از تعصب معرفي كنند، اما محتواي كتاب البداية والنهاية نشان دهنده تعصب شديد مذهبي اوست كه وي را به سوي كتمان و تحريف حقايق و نيز دوري از ادب نويسندگي و اخلاق اسلامي و حتي تناقض گويي سوق داده است. احتمال آن مي‌رود پيروي او از ابن تيميه و علاقه زايد الوصف به انديشه‌هايش موجب شد تا چون ابن تيميه در مخالفت با تشيع به ويژه اماميه منصفانه برخورد نكند و راه تحكم و استبداد رأي را در آثار خويش بپيمايد. وحدت امت اسلامي در برابر چنين تندروي‌ها بسيار آسيب‌پذير بوده و هست، از اين رو شناخت قضاوت‌هاي غير منصفانه تاريخي مي‌تواند به پرهيز از موارد مشابه در آينده كمك كند.

واژه‌هاي كليدي: ابن كثير دمشقي، شيعه، روافض، البداية و النهاية، تعصب مذهبي.

مقدمه

ابوالفدا اسماعيل‌بن كثير دمشقي (774 ق) در مَجْدَل از نواحي شهر بُصْري به سال 701 ق. زاده شد. پدرش خطيب مجدل بود. پس از مرگ پدر به دمشق آمد و در آن جا نزد كساني چون شيخ برهان الدين فزاري (729 ق) و ابن شحنه (730 ق) شاگردي كرد.[1] او در حديث، تفسير و تاريخ صاحب نظر شد و در اين علوم آثاري از خود بر جاي نهاد. وي معاصر و نيز شاگرد كساني چون شمس الدين ذهبي (748 ق)، ابوالحجاج يوسف مزّي (742 ق)، شيخ تقي الدين ابن تيميّه (728 ق) و علم الدين برزالي (739 ق) بوده است.[2]

علما و محققان گذشته و معاصر اهل سنت درباره ابن كثير ديدگاه‌هاي مثبتي دارند، از جمله:
شمس الدين ذهبي در وصف شاگردش ابن كثير آورده است: «او امام، فقيه، مفتي و محدّثي برجسته و داراي فضايل است».[3] ابن حبيب حلبي (779 ق) درباره او گفته است: «امامٌ ذوي التسبيح و التهليل و زَعيمُ أربابِ التأويل... و انتهتْ إليه رئاسة العلم في التاريخ و الحديث و التفسير».[4]

محققان معاصر نيز كه درباره ابن كثير و آثار او به ويژه البداية و النهاية تحقيق كرده‌اند، وي را ستوده‌اند. آزاد انديشي، صراحت لهجه، پرهيز از تعصب و نيز دقت نظر از جمله ويژگي‌هايي است كه آنان درباره او ابراز داشته‌اند.
مسعودالرحمان خان ندوي، از محققان معاصر هند، در رساله دكتري خويش با عنوان «دراسة لأبن كثير كمؤرّخ في ضَوء كتابه البداية و النهاية»، درباره ابن كثير مي‌نويسد:
و قد اتصف ابن كثير بتحري الصدق و التزم التثُّبت من الحقيقة و أجْتَنَبَ التحُيُّز و الميل مع الهوي.[5]

و همچنين درباره تاريخ ابن كثير نوشته است:
و كانَ ابنُ كثير في تاريخه قويَّ الملاحظة، دَقيقَ الرَبطِ بَيْنَ أجْزاء الحوادثِ و لو تباعد ايامها، فلم يترك شاردة ولاواردة إلّا أحْصاها.[6]

مصطفي عبدالواحد نيز درباره ابن كثير نوشته است:
فَقَدْ كان ابنُ كثير كَأستاذه ابن تيمية يَنْفُرُ من الخرافاتِ و يميل الي الرجوع الي السنة و يعتمد علي التحقيق و التدقيق.[7]

احمد شرباصي درباره البداية و النهاية مي‌نويسد:
و هذا الكتاب مرجع جليل لكل باحث في تاريخ العرب و المسلمين و قد استفاد منه‌الكثيرون قديماً و حديثاً.[8]

با امكان نظر در آثار ابن كثير به ويژه البداية و النهاية، به نظر مي‌رسد كه ديدگاه‌هاي بالا از ژرفا و دقت نظر تاريخي و علمي لازم برخوردار نيستند، به طوري كه بعضاً عكس اين ديدگاه درباره ابن كثير قابل اثبات است. در راستاي تبيين علمي مسئله، به بررسي البداية و النهاية پرداخته‌ايم. اين تحقيق مبيّن كتمان و تحريف برخي حقايق تاريخي از سوي مؤلف البداية و النهاية است. در اين جا به بخشي از شواهد موجود در اين كتاب مبني بر كتمان، تحريف و انكار حقايق و... مي‌پردازيم.

كتمان و تحريف حقايق

1. ابن كثير در بخش سيره رسول اكرم (ص) به شأن نزول آيه شريفه «وانذر عشيرتك الاقربين» اشاره كرده و در شرح ماجراي بيم دادن خويشان توسط پيامبراكرم(ص) آورده است كه آن حضرت فرمود: «... فايّكم يوازرني علي هذا الامر علي أن يكون أخي و كذا و كذا».[9] عبارت «كذا و كذا» نشان دهنده مطلبي محذوف است، اما آيا پيامبر(ص)عبارت «كذا و كذا» در كلام خويش به كار بردند؟ يا روات حديث دست به چنين كاري زدند؟ از آن جا كه ابن كثير به محمد بن جرير طبري بسيار تأسي و بدان نيز تصريح كرده است اين بخش از سيره پيامبر(ص) در تاريخ طبري مورد بررسي قرار گرفت.[10] طبري در نقل همين خبر به جاي عبارت «كذا و كذا»، عبارت «وصيّي و خليفتي فيكم» را آورده است.[11] ابن اثير نيز كه بسيار مورد استفاده ابن كثير بوده، همين قضيه را در بخش سيره نبوي ـ صلوات الله عليه و آله ـ آورده و به جاي عبارت «كذا و كذا» عبارت «وصيي و خليفتي فيكم» دارد.[12] در حالي كه ابن كثير درباره اين روايت نوشته است كه آنها را تنها ابومريم عبدالغفار بن قاسم نقل كرد و او متهم به تشيع است.[13] با توجه به اين كه خود ابن كثير و ديگر علماي اهل سنت از روايات ابومريم در مواردي استفاده كرده‌اند، از اين رو تضعيف يك خبر تنها به جهت اتهام تشيع دور از انصاف و برخاسته از تعصب مذهبي است.[14] افزون بر اين، روايت مذكور از طريق ديگري نيز نقل شده كه ابومريم در سلسله سند آن نيست.[15]

2. ابن كثير در بيان حوادث سال 37 هجري به خطبه‌اي از امام علي(عليه السلام) مي‌پردازد كه در كوفه و پس از شورش خوارج ايراد شده است. اين خطبه در منابع متقدم از قبيل انساب‌الاشراف، تاريخ طبري، شرح نهج البلاغه و تاريخ الكامل آمده است؛[16] اما تفاوت گزارش ابن كثير با منابع پيش از خودش در آن است كه عبارتي از خطبه حاوي

تقبيح و توبيخ حكمين (عمر و بن عاص و ابو موسي اشعري) در البداية و النهاية حذف شده است.[17]

3. ابن كثير در شرح وقايع روز عاشوراي سال 61 هجري به خطبه امام حسين(عليه السلام) در اين روز اشاره كرده و مدعي شده كه آن را از مقتل ابي مخنف نقل مي‌كند.[18] اما با مقايسه نقل ابن كثير از ابي مخنف و نقل طبري از او تفاوت مهمي آشكار مي‌شود.

در عبارت تاريخ طبري آمده است:
قال أبو مِخْنَف عَنْ بَعْضِ أصحابه... قال الحسين?: ...أمّا بَعْد فانسبوني فانظروا مَنْ أنا؟ ثُمَّ ارجعوا إلي أنْفُسِكم و عاتبواها فانظروا هَلْ يَحِلُّ لكم قَتْلي و إنتهاك حُرْمتي، ألست ابن بنت نبيّكم (ص) و ابن وصيه و ابن عمه و اول - المؤمنين بالله و المصدق لرسوله...»[19]

و اما عبارت ابن كثير درباره خطبه امام اين است:
قال أبو مِخْنَف... قال الحسينُ: راجعوا أنْفُسَكم و حاسِبُوها، هَلْ يَصْلَحُ لكم قتال مثلي و انا ابن بنت نبيّكم و ليس علي وجه الارض ابن بنت نبي غيري.[20]

ابن كثير تصريح كرده كه به اخبار طبري اعتماد دارد و از سبك او پيروي مي‌كند؛ حال اين سؤال مطرح است كه وي با چه انگيزه‌اي چنين تغييرات و تبديلاتي در عبارات طبري انجام داده است.

4. ابن كثير گفت‌وگوي ميان ابوالعلاي معرّي و شريف مرتضي درباره ابوالطيب متنبّي را نقل كرده است؛ اما به جاي ذكر نام سيد مرتضي نام خليفه را در ماجرا گنجانده است. در اين جا ابن كثير از اقرار و اعتراف به هوش و ذكاوت يك عالم شيعي ناخرسند بوده از اين رو نام سيد مرتضي را حذف و واژه خليفه را به جاي آن قرار داده است.[21]

5. علامه اميني در مجموعه گرانمايه الغدير شواهد متعددي را از كتاب البداية و النهاية آورده كه نشان دهنده تعصبات مذهبي ابن كثير است؛ از جمله تحريفات بسياري است كه در شرح حال ابوذر غفاري، صحابي جليل القدر، به انجام رسانده است.[22]

انكار حقايق بدون دليل

1. ابن كثير نظر بسياري از علماي اهل سنّت در مورد فضايل علي(عليه السلام) را تخطئه كرده است. او در شرح حوادث سال چهلم هجري به بيان فضايل علي(عليه السلام) پرداخته و بسياري از اين فضايل نقل شده را به طرق مختلف مورد خدشه و ترديد قرار داده است. براي مثال نزول آيه 55 سوره مائده را در شأن علي(عليه السلام) انكار كرده و نوشته است: «و هذا لا يَصحُّ بِوَجْهٍ مِنَ الوجوهِ لِضَعْفِ أسانيده».[23]

همچنين در ادامه آورده است:
لَمْ يَنْزِلْ فِي عَليَّ شَيءٌ من القرآن بخصوصيته و كل ما يريدونه في قوله تعالي ـ إنّما أنْتَ مُنْذِر و لِكلِّ قَوْمٍ هاد (رعد،

7)، و يطعمون الطعام علي حبه مسكيناً و يتيماً و اسيراً (انسان، 8) ـلا يصح شيءٌ منها. [24]

البته وي به علت عدم صحت روايات و ضعف سند آنها اشاره‌اي نكرده است.
برخلاف نظر ابن كثير، كساني چون طبري، حاكم نيشابوري (د: 405 ق)، حاكم حسكاني (د: قرن 5 ق) و ابن عساكر (د: 571 ق) رواياتي در اثبات نزول آيه مذكور در شأن علي(عليه السلام) آورده‌اند بدون آن كه خدشه‌اي بر آن وارد سازند. [25] افزون بر اين سيوطي (د: 911 ق) در لباب النقول طي چند روايت، ماجراي صدقه دادن انگشتري از سوي علي(عليه السلام) در حين ركوع را شرح داده و در پايان براي تاييد شأن نزول آورده است: «فهذه شواهد يُقّوّي بَعْضُه بعضاً».[26]
2. دربارة حديث معروف «طير مشويه» نيز ابن كثير بدون ارائه سند و مداركي نوشته است: «فَفِي القَلْبِ فِي صِحَّةِ الحَديثَ هذا نَظَرٌ و إنْ كَثُرَتْ طُرُقُه».[27] در حالي كه شمس‌الدين ذهبي، معاصر و استاد او كه به ضديت با تشيع معروف است، درباره حديث طير مشويه نوشته است:
أمّا حَديثُ الطَيْرِ فَلَهُ طُرُقٌ كَثيرةٌ جداً قَدْ أفْرَدْتُها بمصَنَّفٍ و مَجْمُوعُها يُوجِبُ أنْ يكونَ لَهُ أصلْ».[28]
3. ابن كثير عقد برادري ميان رسول اكرم (ص) وعلي(عليه السلام) را نيز بي‌دليل انكار كرده است. او دربارة حديث مؤاخاة نوشته است: «فإنَّ من العلماء مَنْ يُنْكِرُ ذلك و يَمْنَعُ صِحَّتَهُ».[29] در اين جا نيز بدون ارائه سند و مدرك معتبر حديثي معروف را انكار كرده است و حتي نام آن عالم مُنْكِر را نبرده تا خوانندگان به سبب رأي آن عالم بر سخن ابن كثير اعتماد كنند.[30]

فقدان نزاهت و نزاكت

1. دربارة وصايت رسول اكرم (ص)نوشته است:
آنچه نادانان شيعي مذهب و داستان سرايان كودن مي‌گويند كه رسول اكرم(ص) به علي(عليه السلام) وصيّت كرده است دروغ و افترا و بهتان بزرگي است و همه اين سخنان از هذيانات به شمار رفته و هيچ سند و مدركي وجود ندارد بلكه ساخته دست شيعيان است و كسي جز أحمق و نادان فريب اين اخبار را نخواهد خورد.[31]

درباره اين سخنان دو نكته قابل ذكر است:
نخست آن كه انكار يك مطلب علمي يا تاريخي نيازمند بي‌ادبي و دوري از نزاكت نيست بلكه مي‌توان با مدرك و سند معتبر تاريخي و يا عقلي آن را تكذيب و انكار كرد.

دوم آن كه حديث وصايت را در برهه‌هاي مختلف تاريخي افراد بي‌شماري روايت كرده‌اند كه در ميان آنها غير شيعي نيز وجود دارد. جاي تعجب است كه ابن كثير همگي را شيعه، نادان و كودن پنداشته است. سلمان فارسي، عمروبن عاص، ابوسعيد خدري، ابوذر غفاري، هارون الرشيد، و نيز فقهايي چون شافعي، احمد بن حنبل و محمد بن‌جرير طبري حديث وصايت را نقل كرده و ايرادي به آن وارد نساخته‌اند.[32]

2. ابن كثير در شرح حوادث سال 449 هجري بغداد مي‌نويسد:
و فيها كَثُرَ العيارونَ بِبَغْدادَ و أخَذوا الأموالُ جِهاراً و كَبَسوا الدُورَ لَيْلاً و نهاراً و كُبِسَتْ دارُ أبي جَعفر الطوسي مُتِكَلَّم

الشيعهِ و أحْرِقَتْ كُتُبهُ و مآثره و دفاتره الّتي كانَ يَستَعْمِلُها في ضلالته و بدعته و يدعوا إليها أهْلَ مِلَّتِه و نِحْلَتِه و لله الحمد.[33]

حال آيا هتك حرمت يك عالم و به غارت بردن كتب او موجب سپاسگزاري از خداوند است، آن هم از سوي كسي كه با نام «امام ذو التسبيح و التهليل» از او ياد شده است. همچنين ابن كثير عيّاران را مسئول هرج و مرج شهر بغداد معرفي كرده است، در حالي كه حمله به خانه عالم شيعي بدون تحريك عالم نمايان سنّي امكان پذير نمي‌نمايد.
ابوالفرج‌بن الجوزي (د: 598 ق) در شرح حوادث سال 448 هجري آورده است:
و تقدم رئيس الرؤساء الي ابن النسوي بقتل ابي عبدالله بن الجلاب شيخ البزازين بباب الطاق لما كان يتظاهر به من الغلو في الرفض فقتل و صلب علي باب دكانه و هرب ابوجعفر الطوسي و نهبت داره.[34]

ابن اثير (د: 630 ق) نيز در شرح حوادث سال 443 هجري به درگيري ميان شيعيان و اهل سنت در محله كرخ بغداد اشاره كرده و درباره تشديد درگيري و علت خاتمه نيافتن آن نوشته است:
فأمر حينئذ الخليفة و نواب الرحيم بكف القتال فلم يقبلوا و انتدب ابن المذهب القاضي و الزهيري و غيرهما من الحنابلة أصحاب عبد الصمد بحمل العامة علي الإغراق في الفتنة فأمسك نواب الملك الرحيم عن كفهم غيظا من رئيس الرؤساء لميله إلي الحنابلة و منع هؤلاء السنية من حمل الماء من دجلة إلي الكرخ.[35]

گزارش‌هاي ابن جوزي و ابن اثير نشان مي‌دهد تحريك عالم نمايان موجب بروز چنين حوادث خشونت بار مي‌شده است.

شاهد ديگري از كلام خود ابن كثير به خوبي روشن مي‌كند كه چرا مخالفت‌هاي مذهبي گاهي منجر به خونريزي مي‌شده است وي در بحث جانشيني پيامبر (ص)آورده است:

و من ظن بالصحابة(رضوان الله عليهم) ذلك فقد نسبهم بأجمعهم الي الفجور و التواطي علي معائدة الرسول و مضادتهم في حكمه و نصه و من وصل من الناس الي هذا المقام فقد خلع ربقة الاسلام و كفر باجماع الائمة الاعلام و كان أراقة دمه أحل من إراقة المدام.[36]

به نظر او اگر كسي گمان كند كه پيامبر (ص) علي(عليه السلام) را به جانشيني خويش تعيين كردند ولي اصحاب پس از رحلت پيامبر(ص)، فرد ديگري را به خلافت برگزيدند، خون چنين كسي را مي‌توان ريخت.

تغافل از حوادث

1. ابن كثير برخي از حوادث بسيار مهم را ذكر نكرده و يا اشاره‌اي گذرا به آنها داشته است؛ براي مثال از اصلاحات گسترده عمر بن عبدالعزيز نظير برگرداندن اراضي فدك به فرزندان فاطمه(سلام الله عليها) سخن نگفته است. او تلاش كرده تا غصب فدك را مشروع جلوه دهد. ابن كثير درباره عمر بن عبدالعزيز نوشته است:
و قَدْ إِجْتَهَدَ ـ رَحِمَهُ اللهُ ـفِي مُدَّةِ وِلايَتِهِ مَعَ قَصْرِها حتّي رَدَّ المظالمَ و صَرَفَ إلي كلِ ذي حقٍ حَقَّهُ.[37]

و در بيان مصداق ردّ مظالم نيز گفته است كه عمر بن عبدالعزيز فدك را به بيت‌المال باز گرداند؛ در حالي كه به شهادت تاريخ عمر بن عبدالعزيز و ديگر خلفا آن را به اولاد فاطمه(سلام الله عليها) باز گرداندند.[38]
2. ماجراي مخالفت طلحه، زبير و عايشه با عثمان، خليفه سوم، به خوبي در البداية والنهاية انعكاس نيافته است. همچنين درباره علت شورش مردم طبرستان و قيام حسن بن زيد بسيار مختصر و تا حدّي مبهم توضيح داده است؛ با آن كه اين گونه حوادث تأثيرات شگرفي در عصر و زمان خود برجاي گذاشتند.[39]

برخورد دوگانه
1. ابن كثير در مواجهه با اصحاب رسول خدا (ص) دوگانه عمل كرده است، از يك سو كساني را كه زبان به لعن و طعن بعضي از اصحاب گشودند كافر، زنديق و نجس دانسته، ولي از سوي ديگر معاويه را مستوجب لعن و طعن نمي‌داند با آن كه لعن و سبّ علي(عليه السلام) را سنّت قرار داده بود.[40] گويا ابن كثير خود به اين دوگانگي توجه داشته، از اين رو دربارة معاويه و مخالفتش با خليفه وقت علي(عليه السلام) نوشته است: «مَعْذُورٌ عِنْدَ جمهورِ العلماءِ سَلَفاً و خَلَفاً».[41]

2. ابن كثير كساني را كه بر ضدّ عثمان، خليفه سوم، شورش كردند مستوجب لعن و نفرين دانسته است با آن كه برخي از اصحاب رسول خدا (ص) در ميان قيامكنندگان بر ضد عثمان بودند. اين در حالي است كه ابن كثير اصحاب جمل و صفّين طلحه و زبير، امّ المؤمنين عايشه، معاويه و سپاهيانش را كه در مقابل خليفه وقت علي بن‌ابي طالب(عليه السلام) به شورش برخاستند گناهكار نمي‌داند و ديگران را از لعن آنها بر حذر مي‌دارد.[42]

3. همان گونه كه اشاره شد، ابن كثير بي هيچ اغماضي در برابر منتقدان و مخالفان عثمان كساني را كه به دشمني با علي بن ابي طالب(عليه السلام) شهره بودند تمجيد كرده و مخالفت با آن حضرت را ناچيز مي‌شمرد؛ از جمله در معرفي علي بن جهم سامي(249ق) كه به دشمني با علي بن ابي طالب(عليه السلام) معروف بود مي‌نويسد: «الشعرا المشهورين و أهل الديانة المعتبرين... و كان فيه تحامل علي علي بن ابي طالب رضي الله عنه.» [43]

در حالي كه ابن حجر عسقلاني (852 ق) درباره او نوشته است:
«و اما علي بن الجهم الشاعر في ايام المتوكل فكان مشهورا بالنصب، كثير الحط علي عليّ و اهل البيت(عليه السلام).» [44]

شمس الدين ذهبي (748 ق) نيز در شرح حال او نوشته است:
«و قد ذكر المسعودي عنه أنه كان يسب أباه الذي سماه علياً بغضاً منه لعليّ رضي اللهعنه ولا رضي عن باغضه.» [45]

4. از موارد برخوردهاي دوگانه ابن كثير مي‌توان به مسئله گريه و نوحه بر شهادت سيّدالشهداء حسين بن علي(عليه السلام) اشاره كرد. وي از يك سو معتقد بود كه برگزاري مراسم سوگواري در روز عاشورا بدعت است و همين بدعت موجب شده تا مسلمانان در برابر روميان و فرنگيان شكست بخورند و اهل كتاب بر بخش‌هايي از بلاد مسلمانان چيره گردند.[46] او معزالدوله ديلمي (356 ق) را نيز به سبب دستور دادن به برگزاري عزاي سيّدالشهداء(عليه السلام) لعن و نفرين كرده است. اما وي براي تبرئه بني اميّه و مخفي ساختن دشمني آنان با اهل بيت(عليهم السلام) نوشته است كه زنان بني اميّه پس از ورود كاروان اسراي آل أبي طالب سه روز نوحه و زاري و مجلس ماتم به پا كردند.[47]

5. ابن كثير مخالفت و ستيز معاويه با علي (عليه السلام) را با اين توجيه كه اجتهاد كرده مشروع مي‌داند. افزون بر اين، مخالفت آشكار معاويه با سخن صريح پيامبر (ص) (الولد للفراش و للعاهر الحجر) را درباره استلحاق زياد بن ابيه (53 ق) موجب كفر يا اباحه قتل وي نمي‌داند، اما نظر مأمون خليفه عباسي درباره برتري علي(عليه السلام) بر مردم را بدعتي فظيع بر مي‌شمرد.[48] در حالي كه عالمي نظير شمس الدين ذهبي (748 ق) درباره برتري دادن علي(عليه السلام) بر عثمان مي‌نويسد:
قلت: ليس تفضيل علي(عليه السلام) برفض ولاهو ببدعة بل قد ذهب اليه خلق من الصحابة و التابعين».[49]

6. سب و لعن معاويه براساس فرمان حكومت اولين بار در خلافت مأمون عباسي در شرف انجام بود كه مشاورانش وي را از اين كار باز داشتند.[50] در زمان خلافت معتضد عباسي بار ديگر فرمان لعن معاويه بر منابر صادر شد و پس از مدت كوتاهي دوباره با اشاره مشاوران خليفه از اين كار جلوگيري شد.[51] ابن كثير از اين كار خلفاي عباسي بر نمي‌آشوبد و تنها به ذكر اين جمله بسنده مي‌كند. «فكان هذا من هفوات المعتضد».[52] اما وي معزالدوله ديلمي و شيعيان را به خاطر لعن معاويه به شدت مورد حمله قرار مي‌دهد.[53]

ملاك‌هاي افراطي

ابن كثير گرچه وانمود كرده كه به علي (عليه السلام) و امامان دوازده‌گانه شيعيان بغض ندارد، ولي شواهد متعدد نشان مي‌دهد او پيوسته تلاش كرده تا فضايل آنان را انكار نمايد و احاديث وارده در شأن و فضيلت ايشان را ساخته روافض بداند؛[54] از جمله:
1. بسياري از مفسران و محدثان اهل سنت درباره آيات نخستين سوره برائت آورده‌اند كه جناب ابوبكر مأمور خواندن آن بر مشركان شد ولي قبل از رسيدن او به مكه جبرئيل(عليه السلام) بر پيامبر (ص) نازل شد و از جانب خداوند دستور آورد كه : «لا يودّي عنك إلّا أنت أو رجل منك».[55] مراجعه به كتب معتبر و مهم تفسير و نيز جوامع روايي شيعه و سني نشان مي‌دهد كه وقوع چنين ماجرايي از مسلمات است، اما ابن كثير برخلاف ديگران راضي نشده است تا بدون خرده‌گيري از كنار ماجرا بگذرد، از اين رو پس از ذكر جمله ياد شده، آورده است: «و هذا ضعيف الاسناد و متنه فيه نكارة و الله اعلم».[56]

2. ابن كثير بعضي از علماي اهل سنت را كه سنّي بودن آنان معروف و نيازي به اثبات ندارد رافضي يا شيعه غالي معرفي كرده است؛براي مثال ابو عبدالله محمد بن يوسف‌كنجي (مقت: 658 ق) را به جرم بيان فضايل امام علي(عليه

السلام) شيخ رافضي خوانده،[57] در حالي كه او از علماي شافعي مذهب ساكن دمشق بود كه كتاب كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي‌طالب(عليه السلام) را نوشته است.[58] ابن كثير با اتهام رافضي به او خواسته تا اعتماد اهل سنت را به كتاب يك عالم سنّي مذهب از بين ببرد. كساني چون ابن كثير با اين اتهامات موجبات قتل بسياري از علما را كه تنها جرمشان بيان فضايل علي بن ابي طالب (عليه السلام) بود فراهم مي‌كردند. در نظر ابن كثير، ابن ابي الحديد معتزلي نيز شيعه غالي است و اين در حالي است كه شيعيان دوازده امامي هم در نظر او شيعه غالي هستند. قول مشهور و معروف در ميان اهل سنّت تعريف شيعه غالي آن است كه هر كس مخالفان علي(عليه السلام) را كافر بداند و از شيخين تبرّي جويد شيعه غالي است؛ امّا آيا ابن أبي الحديد از شيخين تبرّي مي‌جسته است؟![59]

تناقضات

1. ابن كثير در اين كه آيا علي بن ابي طالب(عليه السلام) از اهل البيت(عليهم السلام) بوده دچار تناقض شده است. او در بيان چگونگي شهادت امام حسين(عليه السلام) نوشته است علي‌بن ابي طالب از اهل البيت نيست.[60] اما در جاي ديگر در بيان فضايل علي بن ابي‌طالب(عليه السلام) از زبان سعد بن ابي وقاص مي‌نويسد: «دعا رسول الله (ص) علياً و فاطمة و حسناً و حسيناً ثم قال اللهم هولاء أهلي».[61] اين روايت را ابن كثير از مسند احمد، صحيح مسلم و سنن ترمذي نقل كرده و هيچ خرده‌اي نيز بر آن نگرفته است.

2. درباره جانشين علي(عليه السلام) نيز ابن كثير دو قول متناقض را نقل كرده است. قول اول را ضمن بيان و شرح حديث نبوي درباره امامان (يكون اثناعشر خليفة كلّهم من قريش) آورده است. او در آن جا مي‌نويسد علي وصيت كرد تا حسن جانشين او گردد.[62] اما در شرح خلافت امام حسن(عليه السلام) آورده است:
قد ذكرنا إنّ علياً رضي الله عنه ـ لما ضربه ابن ملجم قالوا له: استخلف يا اميرالمؤمنين. فقال: لا ولكن ادعكم كما تركككم رسول الله (ص) يعني بغير استخلاف.[63]

نتيجه‌گيري

با توجه به آنچه بيان شد نمي‌توان ابن كثير را مورخي راستگو، عاري از تعصّب و منصف دانست. يكي از دلايل عمدة مخالفت و عناد او با شيعيان اهل بيت(عليهم السلام) معاشرت ابن كثير با شيخ تقي الدين ابوالعباس بن تيمية بوده است. او مدتي نزد ابن تيميه شاگردي كرد و بسيار شيفته وي شد. ابن تيميه و شاگردان و پيروانش خود را پيرو سلف صالح مي‌دانستند؛ اما آرا و عقايد آنان نشان مي‌دهد كه نه تنها پيرو سلف صالح نبودند بلكه بسياري از عقايد مورد قبول سلف صالح را مردود شمرده‌اند![64]

نكته شايان ذكر اين است كه ابن تيميه از مخالفان سرسخت شيعيان اماميه بود وكتاب منهاج السنة النبوية او در ردّ علامه حلّي نشان دهنده ميزان مخالفت او با تشيع به ويژه تشيع اماميه است.[65] ابن كثير چنان علاقه‌اي به استادش ابن تيميه داشت كه وصيّت كرد پس از مرگش در كنار او دفنش كنند.[66] ابن حجر عسقلاني (852 ق) نوشته است: «و أخذَ ابنُ كثير عَنْ ابنِ تيميه فَفُتِنَ بُحّبه و امْتُحِنَ بِسَبَبِهِ».[67] ابن عماد حنبلي نيز آورده است: كانَتْ لَهُ (ابن كثير) خصوصية بابن تيميه و مناضلة عنه و اتبّاعٌ لَهُ في كثيرٍ مِنْ آرائه و كان يُفتي بِرَأيه في مسألة الطَلاقِ

و امتُحِنَ بِسَبَبِ ذلك و أذِي.[68]

ابن جزري در شرح حوادث سال 726 هجري مي‌نويسد در روز جمعه بيست و چهارم شعبان قاضي القضاة جلال الدين بعد از نماز در مدرسه عادليه نشست و عده‌اي از طرفداران تقي الدين بن تيميه را كه در حبس بودند حاضر كردند. شهادت اقامه شد بر عمادالدين اسماعيل داماد جلال الدين مِزّي كه او گفته است تورات و انجيل تحريف نشده است و اكنون به همان صورتي كه نازل شده در دسترس است. در حضور او (ابن‌كثير داماد مِزّي) اين امر ثابت شد. پس در همان مجلس او را شلاق زدند و خارج كردند و در شهر گرداندند و جار زدند كه اين جزاي كسي است كه گفت همانا تورات و انجيل تغيير داده نشده است و پس از آن او را رها كردند.[69]

ابو نصر سبكي درباره ابن تيميه و خطرات او براي دوستان و پيروانش آورده است:
و اعلم أنَّ هذه الرفقة أعني المِزَّي و الذَهَبي و البِرزْالي و كثيراً من أتباعِهم أضرَّبِهِمْ أبوالعباسُ ابن تيميّة إضراراً بَيّناً وَ حَمَلَهُمْ عَلي عَظائِم الامورِ أمراً لَيْسَ هَيَّناً و جَرَّهم الي ما كان التَباعدُ عَنْهُ أوْلي بهم و أوْقَفَهُم في دَكادِكَ مِنْ نارٍ المَرْجُوُّ مِن اللهِ اَنْ يَتجاوزها لَهُمْ و لإصحابِهم.[70]

كلام سُبكي نشان مي‌دهد كه بسياري از تندروي‌هاي مذهبي قرن هشتم در مصر و شام متأثر از آرا و عقايد ابن تيميه بوده است. صفدي (764 ق) درباره ابن تيميه و جايگاه اجتماعي او مي‌نويسد:
و لَمْ يَزَل العوامُ بمصرَ يَعَظَّمُونَهُ إلي أنْ أخَذَ في القَوْلِ علي السيدةِ نفيسةَ فأعْرَضوا عَنْهُ.[71]

همچنين نامه ذهبي به ابن تيميه نشان مي‌دهد كه او به شدّت از وي و پيروانش آزرده شده بود، زيرا عبارات او در نامه بسيار شديد اللحن بوده است. وي در آن نامه درباره پيروان ابن تيميه آورده است:
فَهَلْ مُعْظَمُ أتْباعِكَ إلاّقَعيدٌ مَرْبُوط خَفيفُ العقل أو عاميّ كَذّابٌ بليدُ الذِهْنَ أوْ غَريب و اجمٌ قَويّ المكرِ أو ناشفٌ صالحٌ عَديمُ الفَهمِ فإنْ لَمْ تُصدِقْني فَفَتّشهُم وَ زِنْهُم بالعدلِ.[72]

تأثيرپذيري ابن كثير از ابن تيميه زمينه ساز آلوده شدن تاريخ نگاري او به تعصبات مذهبي و كاهش اعتبار علمي آن است. كتمان و تحريف حقايق، انكار بدون دليل فضايل علي(عليه السلام)، فقدان نزاهت و نزاكت در نوشتار، تغافل از حوادث، برخوردهاي دوگانه و داشتن ملاك‌هاي بسيار تند و افراطي و سخنان متناقض، از جمله اشكالات مهم تاريخ-نگاري ابن كثير است. امروزه نيز اين شيوه توسط عده‌اي از نويسندگان شيعه و سني دنبال مي‌شود كه موجب غبارآلودگي فضاي علمي و فرهنگي جهان اسلام و در نتيجه ايجاد فاصله ميان مذاهب اسلامي شده است. زهي سعادت اگر سخن حافظ شيراز را آويزه گوش جان كنيم:
ما نگوييم بد و ميل به ناحق نكنيم جامه كس سيه و دلق خود ازرق نكنيم

پي‌نوشت: * دانشجوي دكتري تاريخ و تمدن اسلامي و عضو هيأت علمي دانشگاه آزاد ساري.

1. ابن حجر، الدرر الكامنه، (حيدر آباد، مطبعة مجلس دائرة المعارف عثمانية، 1972 م) ج1، ص 445؛ شمس الدين ذهبي، تذكرة الحفاظ، (بيروت، داراحياء التراث العربي، بي‌تا) ج 4، ص1508، ابوالمحاسن دمشقي، ذيل تذكرة الحفاظ، (بيروت، داراحياء التراث العربي، بي‌تا) ص57.

2. ابن كثير، البداية و النهاية، تحقيق علي شيري، (بيروت، دار احياء التراث، 1408 ق)، ج13، صص 179 و 291 و ج 14، ص 125؛ ابن شهبه، طبقات الشافيعة، تحقيق حافظ عبدالعليم، (بيروت، عالم الكتب، 1407 ق) ج 3، ص 85.

3. شمس الدين ذهبي، پيشين، ج 4، ص 1508؛ ابن حجر، پيشين، ج 1، ص 446.

4. ترجمه: «رهبري تسبيح و تهليل گوي و پيشروي خدايان تاويل ... و رياست علم تاريخ، حديث و تفسير بدو رسيد». قنوجي، ابجد العلوم، تحقيق عبدالجبار زكار، (بيروت، دارالكتب‌العلميه، 1978 م) ج 3، ص 90؛ ابن عماد حنبلي، شذرات الذهب، (بيروت، دارالكتب العلميه، بي‌تا) ج 3، ص 231.

5. مسعود الندوي، الأمام ابن كثير، (دمشق، دار ابن كثير، 1999 م) ص 328، ترجمه: «همانا از خصلت‌هاي ابن كثير جست‌وجوي حقيقت بوده است. او به دنبال به دست آوردن حقيقت بود و از يك جانبه‌گرايي و رفتن به سوي ميل شخصي اجتناب مي‌كرد».

6. همان، ترجمه: «ابن كثير در تاريخ خود نگاه عميقي دارد و در برقراري ارتباط ميان اجزاي حوادث ولو اين كه ميانشان فاصله افتاده باشد بسيار با دقت عمل مي‌كرد و هيچ چيز را از قلم نينداخته است».

7. مصطفي عبدالواحد، مقدمة السيرة النبوية، (بيروت، دارالمعرفة، 1408 ق) ج 1، ص 7. ترجمه: «همانا ابن كثير مانند استادش ابن تيميه از خرافات پرهيز مي‌كرد و گرايش او به سوي سنت بود و بر تحقيق و تدقيق تكيه مي‌كرد».

8. ترجمه: «و اين كتاب منبعي ارزشمند براي هر پژوهشگر در تاريخ عرب و مسلمانان است و بسياري چه در گذشته و چه امروزه از آن بهره‌مند شده و مي‌شوند». مسعود الندوي، پيشين، ص 331، به نقل از: مجله الحج، 2110 (شعبان، 1375 ق).

9. ترجمه: «كدام يك از شما مرا در اين كار وزارت مي‌كند تا اين كه برادر من و چنين و چنان باشد». ابن كثير، پيشين، ج 3، ص 53.

10. ابن كثير بسياري از مطالب تاريخ خود را از تاريخ طبري اخذ كرده و بارها به امام‌محمد بن جرير طبري استناد كرده است. در جايي نيز گفته است چون ابوجعفر بن جريرطبري اين گونه آورده من به پيروي از او مطالب را آورده‌ام. ابن كثير، پيشين، ج 7، ص 120 و 275.

11. محمد بن جرير طبري، تاريخ الأمم و الملوك، تحقيق گروهي از علما، (بيروت، مؤسسة اعلمي، بي‌تا) ج 2،ص 63.

12. ابن اثير، الكامل في التاريخ، تحقيق عبدالله القاضي، (بيروت، دارالكتب‌العلميه، 1415 ه) ج 1،ص 586. ابن كثير كتاب الكامل في التاريخ را در اختيار داشته و بسيار از آن نقل كرده است. حتي در جايي آورده است: «و هذا آخر ما وجد من الكامل في التاريخ‌للحافظ عزالدين ابي الحسن علي بن محمد بن الاثير». ابن كثير، پيشين، ج 13،ص 152.

13. همان، ج 3، ص 53. ابومريم از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفرصادق(عليهاالسلام) بوده است و به همين خاطر ابن كثير و اسلاف او، وي را تضعيف كرده. نجاشي، الرجال؛ تحقيق شبيري زنجاني، (قم، موسسه انتشارات اسلامي 1416) ص 247. شيخ‌طوسي، اختيار معرفه الرجال، تحقيق رجايي، (قم، موسسه آل البيت‌عليهم السلام، 1404) ج1، ص 163. احمد بن حنبل درباره ابومريم آورده كه: «ابومريم ليس بثقة، كان يحدث ببلايا في عثمان(رضي الله عنه) و عامة حديثه بواطيل». رازي، الجرح و التعديل، (بيروت، داراحياءالتراث العربي،1371 ق) ج 6، ص 53. ابن تيميه پا

را از اين فراتر نهاده و ابومريم را به شرب خمر نيز متهم كرده است تا بلكه مردم به احاديث منقول از جانب ابومريم بي اعتماد شوند. ابن تيميه، منهاج‌السنة، تحقيق محمد رشاد سالم، چاپ اول (قاهرة، موسسة قرطبة، 1406 ق) ج 7، ص303.

14. عبشمي اصفهاني، مجموع فيه عشرة اجزاء حديثه، (مجلس ابن فاخرالاصفهاني)، تحقيق نبيل سعد الدين جرار، (بيروت، مكتبة البشائر الاسلاميه، 1422 ق) ج 1، ص 336؛ طبراني، المعجم الأوسط، تحقيق طارق بن عوض الله، عبدالمحسن بن ابراهيم، (قاهره، دارالحرمين، 1415 ق) ج 4، ص 219؛ طبري، جامع البيان، تحقيق صدقي جميل العطار، (بيروت، دارالفكر، 1415 ق) ج 13، ص 205؛ بيهقي، سنن الكبري، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، (مكه مكرمة، مكتبه دارالباز، 1414 ق). ج 2، ص 329؛ شيباني، الاحاد و المثاني، تحقيق باسم فيصل أحمد الجوابرة، چاپ اول، (رياض، دار الراية، 1411 ق). ج 4، ص 326، حاكم نيشابوري، المستدرك علي الصحيحين، تحقيق معظم حسين، (بيروت، دار الافاق الجديدة، 1400 ق) ج 1، ص 768، ابن كثير، تفسير ابن كثير، (بيروت، دارالفكر، 1401 ق). ج 4، ص 228، ابن كثير، البداية والنهاية، ج 2، ص 256 و 618، علي‌بن محمدسلطان‌القاري، مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، تحقيق جمال عيتاني (بيروت، دارالكتب العلميه، 1422 ق) ج 6، ص 513.

15. ابن عساكر، تاريخ مدينه دمشق، تحقيق علي شيري، (بيروت، دارالفكر، 1415 ق) ج42، ص 48؛ احمد بن حنبل، مسند، (بيروت، دارصادر، بي‌تا) ج 1، ص 111؛ ابن كثير، تفسير، پيشين، ج 3، ص 364.

16. بلاذري، انساب الاشراف، تحقيق محمد باقر محمودي، (بيروت، موسسه اعلمي، 1394ق) ج1، ص366، ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، تحقيق ابوالفضل ابراهيم، (بيروت، داراحياءالكتب‌العربيه، 1378 ق) ج 2، ص 259، ابن اثير، پيشين، ج 3، ص 216. ر. ك. عبدالحسين‌اميني،الغدير، (بيروت، دارالكتب العربي، 1397 ق) ج 2، ص 131.

17. طبري، پيشين، ج 4، ص 57، ابن كثير، البداية والنهاية، ج 7، ص 317.

18. ابن كثير، پيشين، ج 8، ص 186.

19. ترجمه: «ابو مخنف گفت به نقل از بعضي راويانش كه حسين؟ فرمود: اما بعد پس نسب مرا بنگريد و ببينيد كه كيستم؟ آنگاه به خود بياييد و خويشتن را عتاب كنيد و ببينيد آيا كشتن من و شكستن حرمت من بر شما حلال است؟ آيا من فرزند دختر پيامبر شما و فرزند وصي و پسر عموي پيامبر شما و فرزند نخستين ايمان آورنده به خدا و باور كننده رسولش نيستم»؟ طبري، تاريخ، پيشين، ج 2، ص 63.

20. ترجمه: «ابو مخنف گفت: حسين؟ فرمود: به خويشتن برگرديد و از خود حساب كشيد و آيا شايسته است با چون مني پيكار كنيد در حالي كه من فرزند دختر پيامبر شمايم و بر روي زمين فرزند دختر پيامبري جز من نيست». ابن كثير، پيشين، ج 8، ص 193.

21. همان، ج 8، ص 12. ابن كثير اين ماجرا را به حساب هوش خليفه گذاشته است: «و هذا من فرط ذكاء الخليفه حيث نتبه لهذا». اما منابعي كه اين ماجرا را نقل كرده‌اند از خليفه ياد نكرده‌اند بلكه ماجرا را ميان سيد مرتضي و أبو العلاء معري دانسته‌اند. يافعي، مرآة الجنان و عبرة اليقظان، (قاهرة، دارالكتاب الاسلامي، 1413ق) ج 3، ص 68؛ ياقوت حموي، معجم‌الأدباء، (بيروت، دارالكتاب العلمية، 1411 ق) ج 1، ص 416؛ صفدي، الوافي بالوفيات، تحقيق أحمد أر ناؤوط و تركي مصطفي، (بيروت، داراحياء التراث، 1420 ق) ج 7، ص 64؛ ابن‌تغري بردي، النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة، (وزارة الثقافة و الارشاد القومي، بي‌تا) ج 3، ص 341؛ ابن حجة حموي، خزانة الأدب، تحقيق عصام شقيو، چاپ اول، (بيروت، مكتبة‌الهلال، 1987 م) ج 1، ص 409، ابن عنبه، عمدة الطالب، تحقيق محمد حسن آل الطالقاني، چاپ سوم، (نجف أشرف، مطبعة الحيدرية، 1380 ق) ص 205.

22. عبدالحسين اميني، پيشين، ج 8، ص 332. علامه اميني در صفحه 373 از همين جلد درباره ابن كثير آورده است: «و ما ادراك ما ابن كثير و ما ادراك ما كتاباه في التفسير و التاريخ، مجاميع الفحش و موسوعات البهت و كراريس الدجل».

23. ترجمه: «و اين به هيچ روي درست نيست چون اسناد آن ضعيف است». ابن كثير، البداية والنهاية، ج 7، ص 395. مخفي نماند كه قوت او در علم حديث از سوي ابن حجرعسقلاني مورد تشكيك قرار گرفته است. ابن حجر درباره او آورده است. «و لم يكن علي طريق المحدثين في تحصيل العوالي و تمييز العالي من النازل و نحو ذلك من فنونهم و انما هو من محدثي الفقهاء...» ابن حجر، پيشين، ج 1، ص 446.

24. ترجمه: «در مورد شخص علي هيچ آيه‌اي از قرآن نازل نشده است و هر آنچه اراده مي‌كنند از كلام خداوند تعالي در آيات «همانا تو بيم دهنده‌اي و براي هر قومي هدايتگري است» و «و خوراكي مي‌دهند مسكين و يتيم و اسير را در حالي كه خود به آن اشتياق دارند» هيچ يك (درباره علي(عليه السلام)) درست نيست». ابن كثير البداية و النهاية اصرار بر انكار فضايل علي(عليه السلام) موجب شده تا ابن كثير حتي به تناقض خويش پي نبرد؛ براي مثال او درباره حديث غدير خم و كساني كه اين حديث را جمع‌آوري كرده‌اند چنين آورده: «و قد اعتني بامر هذا الحديث ابوجعفر محمد بن جرير الطبري صاحب التفسير و التاريخ فجمع فيه مجلدين اورد فيهما طرفه و ألفاظه و ساق الغث و السمين و الصحيح و السقيم علي ماجرت به عادة كثير من المحدثين يوردون ما وقع لهم في ذلك الباب من غير تمييز بين صحيحه و ضعيفه». او اين جملات را در جلد پنجم كتاب خويش آورده ولي در جلد يازدهم، اين چنين درباره طبري سخن مي‌گويد: «عالما بالسنن و طرقها و صحيحها و سقيمها و ناسخها عارفا باقوال الصحابه و التابعين و من بعدهم». ابن كثير، پيشين، ج 5، ص 227، ج 11، ص 166.

25. طبري، جامع البيان، پيشين، ج 6، ص 388، حاكم نيشابوري، معرفه علوم الحديث، تحقيق معظم حسين و گروه تحقيق، (بيروت، دار الأفاق الحديث، 1400 ق) ص 102؛ حاكم‌حسكاني، شواهد التنزيل، تحقيق محمد باقر محمودي، (تهران، مجمع احياء فرهنگ اسلامي، 1411 ق) ج 1، ص 209؛ ابن عساكر، پيشين، ج 45، ص 303.

26. ترجمه: «پس اين شواهدي است كه هر يك ديگري را تقويت مي‌كند. «سيوطي، لباب‌النقول، تحقيق احمد عبدالشافي، (بيروت، دارالكتب العلميه، بي‌تا) ص 81.

27. ترجمه: «دل من نمي‌پذيرد كه اين روايت صحيح باشد گرچه از طرق حديثي بسياري نقل شده است». همان، ص 390. حديث طير مشويه (پرنده بريان شده) بسيار معروف است تا آن جا كه معركه آراي بسياري از علماي حديث و متكلمان شده است. در اين حديث آمده كه روزي پرنده‌اي بريان شده براي پيامبر خداr آوردند حضرت دعا فرمود كه خداوند آن كس را كه از همه بيشتر دوست دارد (أحبِّ الخلق) بفرستد تا با ايشان در خوردن پرنده شريك گردد.
ـ روايت در صورت صحّت (كه البته از جانب اهل سنت مورد تشكيك واقع شده) ثابت مي‌كند كه فرد فرستاده شده از جانب خدا پس از رسول اكرمr بهترين فرد نزد خداوند است. در روايت آمده كه پس از دعاي رسول خداr علي(عليه السلام) وارد و با ايشان در خوردن آن پرنده شريك شد. ابو علي جبايي، متكلم مشهور، جمله معروفي دارد كه «لو صَحَّ خبر الطائر فَعَليٌّ أفْضَلْ؛ اگر روايت پرنده درست باشد پس علي(عليه السلام) برتر است». اين جمله حساسيت مسئله را بسيار روشن مي‌كند كه برتري علي(عليه السلام) بر شيخين ثابت مي‌شود، از اين رو بسيار تلاش شده تا در سند روايت خدشه ايجاد گردد. ابن ابي الحديد، شرح نهج‌البلاغه، تحقيق محمد أبوالفضل ابراهيم، (بيروت، داراحياء الكتب العربية، 1378 ق) ج 1، ص 7. ابن كثير، البداية و النهاية ، ج 7، ص 378.

28. ترجمه: «اما حديث پرنده بريان شده از راه‌هاي بسياري نقل شده است كه همگي را در يك كتاب مستقل گرد

كرده‌ام و مجموع آن ثابت مي‌كند كه ماجرا اصالت دارد». ذهبي، پيشين، ج 3، ص 1043.
29. ترجمه: «از ميان علما كسي هست كه منكر آن بوده و آن را درست نمي‌داند». ابن كثير، پيشين، ج 3، ص 278.
30. نگارنده احتمال مي‌دهد كه منظور از «من العلماء»، ابن تيميه باشد، چرا كه او در منهاج‌السنه حديث مواخاة را ردّ كرده است. ابن تيميه، منهاج السنة،تحقيق محمد رشاد سالم، (قاهره، مؤسسة قرطبه، 1406 ق) ج 7، ص 300.
31. ابن كثير، البداية و النهاية ، ج 7، ص 252.
32. طبري، تاريخ، پيشين، ج 3، ص 449؛ ابن سيدة، المحكم و المحيط الأعظم، تحقيق عبدالحميد هنداوي، (بيروت، دارالكتب العلميه، 2000م) ج 8، ص 395، زبيدي، تاج‌العروس، تحقيق گروهي از پژوهندگان، (بي‌جا، دارالهداية، بي‌تا) ج 40، ص 210؛ عاصمي‌مكي، سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل و التوالي، تحقيق عاد أحمد عبدالموجود، علي‌محمد معوض، (بيروت، دارالكتب العلميه، 1419 ق) ج 3، ص 11. ر. ك. مرتضي عسكري، معالم المدرستين، (قم، مجمع علمي اسلامي، 1416 ق) ج 1، صص 288 ـ 324. ابن ابي‌الحديد درباره وجود لفظ وصّي در اشعار صحابه و تابعين بحث مفصلي دارد و در پايان پس از ذكر نمونه‌هايي از اشعار چنين آورده است: «و الاشعار التي تتضمّن هذه اللفضلة (وصّي) كثيرا جداً و لكنا ذكرنا منها هاهنا بعض ما قيل في هذين الحزبين (طرفداران علي(عليه السلام) و معاويه) فأمّا ما عداهما فانه يجل عن الحصر و يعظم عن الاحصا و العدّ و لو لا خوف الملالة و الاضجار لذكرنا من ذلك ما يملاء اوراقاً كثيرة؛ و اشعار در بر گيرنده واژه وصي براستي بسيار است، ولي در اين جا پاره‌اي از آنچه را كه درباره اين دو گروه گفته شده آورده‌ايم و جز اينها اشعار بسياري وجود دارد كه از شماره بيرون است و اگر بيم خستگي و رنج دادن نبود هر آينه به اندازه برگ‌هاي بسيار ذكر مي‌كرديم». ابن ابي الحديد، پيشين، ج 1، ص 150.
33. ترجمه: «و در اين سال دزدان در بغداد فراوان شدند و آشكارا اموال را تصاحب مي‌كردند و شبانه روز خانه‌ها را غارت مي‌نمودند و خانه ابي جعفر طوسي عالم شيعي غارت شد و كتاب‌ها، آثار و جزواتي كه از آن در كار گمراهي و بدعت و دعوت همكيشان خويش بهره مي‌برد به شكر خدا در آتش سوخت». ابن كثير، پيشين، ج 13، ص 9. اهانت او به علماي شيعه در البداية و النهاية مكرر است، براي مثال درباره سيّد مرتضي (436 ق) نوشته است: «أخزاه الله و أمثاله من الأرجاس الأنجاس، أهل الرفض و الأرتكاس». درباره علامه حلّي نيز كلمات زشتي به كار برده است. ابن كثير، پيشين، ج 6، ص 95 و ج 14، ص 144 و ج 12، ص 67. البته جملات ابن كثير و نظاير او به ساحت علماي شيعه در قرن هفتم هجري و نيز قرن هشتم هجري ناشي از قوت يافتن انديشه اماميه در ايران و گرايش مردم به سوي اين فرقه بوده است كه بايد در مجالي ديگر به اين موضوع پرداخته شود. باز نگارنده تاكيد مي‌كند كه اين شواهد تنها براي آن است كه ما در آينده از به كارگيري چنين تعابيري پرهيز كنيم و اگر كار ديگران را زشت مي‌دانيم پس هر آينه نبايد خود به آن شيوه عمل كنيم.
34. ترجمه: «رئيس الرؤسا (ابوالقاسم علي بن حسن وزير خليفه عباسي القائم بامرالله) با فرمان قتل ابو عبدالله ابن الجلاب شيخ پارچه فروشان در محله باب الطاق نزد ابن النسوي (رئيس شرطة بغداد) آمد، چرا كه ابن الجلاب اظهار غلو در تشيع مي‌كرد، پس او را كشته و بر در دكانش به دار آويختند و ابوجعفر طوسي گريخت و خانه‌اش را غارت كردند». ابن الجوزي، المنتظم، تحقيق سهيل زكار، (بيروت، دارالفكر، 1415 ق) ج 9، ص386.
35. ترجمه: «پس در اين هنگام (پس از روشن شدن اين مطلب كه شيعيان محله كرخ در برج باب السماكين جمله‌اي جز محمد و علي خير البشر ننوشته‌اند) خليفه و كارگزاران الملك‌الرحيم (سلطان بويهي) فرمان به توقف جنگ دادند، ولي اهل سنت نپذيرفتند و قاضي ابن‌المذهب و زهيري و ديگر اصحاب عبدالصمد كه از حنابله بودند مردم را وادار به ادامه درگيري كردند، در نتيجه كارگزاران سلطان بويهي با عصبانيت از رئيس الرؤسا كه به حنبلي‌ها گرايش داشت

دست از ميانجي‌گري برداشتند و اهل سنت از حمل آب به محله كرخ جلوگيري كردند». ابن اثير، پيشين، ج 8، ص 301.

36. ترجمه: «و هر كس به صحابه كه رضوان خدا بر ايشان باد! چنين گماني برد همانا ايشان همگي را به زشتكاري و تباني در مخالفت با رسول خدا r و ضديت با حكم و دستور صريحش متهم كرده و هر كس از مردم كه به چنين مرتبه‌اي (در عقيده) برسد طوق اسلام از گردن افكنده و به اجماع علماي مشهور ريختن خونش از ريختن خون دائم الخمر حلال‌تر است». ابن كثير، البداية و النهاية، ج 5، ص 272.

37. ترجمه: «و همانا او (عمر بن عبدالعزيز) كه خدايش بيامرزد در مدت كوتاه حاكميتش تلاش كرد تا اين كه ستم‌ها را جبران كرد و به هر صاحب حقي حقش را باز گرداند». همان، ج 6، ص 255.

38. همان؛ ياقوت حموي، معجم البلدان، (بيروت، داراحياء التراث العربي، 1399 ق) ج 4، ص 239؛ ابن اثير، پيشين، ج 6، ص 149، قدامة بن جعفر، الخراج و صناعة الكتابة، تحقيق محمدحسين الزبيدي، (عراق، دارالرشيد، بي تا) ص 260.

39. ابن كثير، پيشين، ج 11، ص 9.

40. همان، ج 11، ص 274.

41. ترجمه: «او (معاويه) نزد همه علما چه پيشينيان و چه پسينيان معذور (بي‌گناه) است». همان، ج 8، ص 135.

42. امّ المؤمنين عايشه، جناب طلحه و زبير از معروف‌ترين دشمنان خليفه سوم عثمان بودند اما ابن كثير دخالت ايشان و صحابه رسول خدا r را در شورش عليه جناب عثمان تكذيب كرده است. همان، ج 7، ص 196. ابن كثير درباره مصرياني كه از جناب عثمان و استانداران او گله‌مند بودند نوشته است كه آنان بر امام خروج كردند و سزاوار قتل بوده‌اند و مروان بن حكم هم كه نامه مخفيانه به عبدالله بن سعد بن آبي سرح نوشت و دستور قتل و به صليب كشيدن و قطع دست و پاي مصريان شورشي داد كار بدي نكرد بلكه اجتهاد و تأويل نمود. بايد از ابن كثير پرسيد آيا معاويه بر ضد امام وقت خروج نكرد؟ چگونه معاويه حق اجتهاد و تأويل دارد ولي مصريان و يا ديگران حق اجتهاد و تأويل ندارند؟ اين تناقض و سياست يك بام و دو هوا را چگونه مي‌توان پاسخ داد. همان، ج 7، ص 208.

43. ترجمه: «يكي از شاعران معروف و ديندار معتبر... و اندكي غرض ورزي نسبت به علي ابن ابي طالب رضي الله عنه در او وجود داشت». ابن كثير، البداية و النهاية، ج 11، ص 8.

44. ترجمه: «و اما علي بن جهم شاعر روزگار متوكل به دشمني با اهل بيت(عليه السلام) شهرت داشت و بسيار بر علي و اهل بيت(عليه السلام) خرده مي‌گرفت». ابن حجر، لسان الميزان، (بيروت، موسسة اعلمي، 1390 ق) ج 4، ص 210.

45. ترجمه: «و همانا مسعودي درباره او (علي بن جهم) گفته كه او به خاطر دشمني با علي(عليه السلام) پدرش را ناسزا مي‌گفت كه چرا نامش را علي نهاده است، خدا از علي راضي باشد و از دشمنش ناراضي باشد!». شمس الدين ذهبي، تاريخ الاسلام، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، (بيروت، دارالكتاب العربي، 1407 ق) ج 18، ص 357.

46. همان، ج 11، ص 274. البته اين نظريه را ابن تيميّه ابداع كرده و ابن كثير از او پيروي نموده است. ابن تيميّه، كتب و رسايل و فتاوي ابن تيمية في التفسير، تحقيق عبدالرحمان‌العاصمي، (بي‌جا، مكتبة ابن تيمية، بي تا) ج 13،ص 177.

47. ابن كثير، البداية والنهاية، ج 11،ص 276 و ج 8، ص 213. تلاش بي‌اندازه ابن كثير در تبرئه بني اميه بسيار عجيب است؛ براي مثال درباره حوادث دوران خلافت يزيد بن معاويه نوشته است: «... فَمِنْ أنكَرها قَتْلَ الحسينِ بن علي بكربلاء و لَكِنْ لَم يَكُن ذلك من عِلْمٍ مِنه و لَعلَّه لَمْ يَرضَ بِه». همچنين درباره نظر يزيد بن معاويه در مورد حسين بن

علي(عليه السلام) آورده كه «والذي يكاد يغلب علي الظن أنَّ يزيد لو قدر عليه قبل أنْ يُقْتَل لَعَفا عنه». دربارة واقعه حرّة نيز سخنان عجيبي آورد كه نشان از تعصّب و هواخواهي شديد ابن كثير از بني اميّه دارد. چرا كه باز هم تلاش كرده تا يزيد را مخالف آنچه در واقعه حرة در مدينه اتفاق افتاده معرفي كند. همان، ج 6، ص 256 و ج 8، ص 256، و ج 8، ص 205. اين در حالي است كه ابن كثير درباره امان دادن مسلم بن عقبة به امام سجاد(عليه السلام) در واقعه حرة خبري آورده است كه نشان مي‌دهد آنچه سپاه مسلم در مدينه انجام دادند يا به دستور يزيد بوده و يا با اطلاع او انجام شده است. ابن كثير، پيشين، ج8، ص 241. مخفي نماند كه ابن تيميه نيز پيش از ابن كثير به دفاع جانانه از عملكرد معاويه و يزيد پرداخته است. ابن تيميه، مجموع الفتاوي، تحقيق عبدالرحمان العاصمي، (بي‌جا، مكتبة ابن تيمية، بي‌تا) ج 27، ص 480 و ج 3، ص210.

48. در دين مبين اسلام فرزنداني كه از راه صحيح شرعي نطفه آنان منعقد شده باشد به پدر خويش نسبت داده مي‌شوند ولي اگر نعوذبالله از راه زنا فرزندي به دنيا بيايد زناكار سنگسار و فرزند به او نسبت داده نخواهد شد. معاويه با اطلاع از اين حكم خلاف آن عمل كرد و زياد بن ابيه را به ابي سفيان نسبت داد با آن كه مي‌دانست اگر هم زياد از صلب ابي‌سفيان بوده از راه نكاح عرفي و يا شرعي نبوده است. بخاري، صحيح، تحقيق مصطفي ديب‌البغا (بيروت، دار ابن كثير باليمامه، 1407 ق) ج 2، ص 773 و ج 3، ص 1007 و ج 6، ص2481. سيوطي از علماي بزرگ اهل سنت در اين باره نوشته است: «و هذه اول قضيه غير فيها الحكم الشرعي في الاسلام». سيوطي، الديباج علي مسلم، تحقيق ابواسحاق الجويني (عربستان، دار ابن عفان، 1416 ق)، ابن كثير، البداية و النهاية، ج 10، ص 291.

استلحاق زياد به ابوسفيان به وسيله معاويه از اخبار مسلم تاريخي است كه منابع بسياري به آن اشاره كرده‌اند ابن سعد، طبقات الكبري (بيروت، دار صادر، بي‌تا) ج 7، ص 99، طبري، پيشين، ج 4، ص 556؛ ابن عبدالبر، الاستيعاب، تحقيق علي محمد البجاوي (بيروت، دارالجيل، 1412 ق)؛ ج2، ص526، ابن كثير، البداية و النهاية، ج 8، ص 28.

49. ترجمه: «به نظر من برتري دادن علي(عليه السلام) نه رفض و نه بدعت است، بلكه گروهي از صحابه و تابعين چنين نظري داده‌اند». ذهبي، سير اعلام النبلاء، تحقيق اكرم البوشي (بيروت، موسسة الرسالة، 1413 ق) ج 16، ص 458.

50. طبري، پيشين، ج 7، ص 187، مسعودي، مروج الذهب، تحقيق يوسف اسعد داغر (بيروت، دارالاندلس، 1385 ق).

51. طبري، پيشين، ج 8، ص 182.

52. ابن كثير، پيشين، ج 11، ص 88. هفوة يعني لغزش.

53. همان، ج 11، ص 274.

54. همان، ج 1، ص 153 و ج 3، ص 37 و ج 4، ص 113 و ج 6، ص 86 و ج 7، ص355، همو، تفسير، پيشين، ج3، ص51 و 305. دشمني ابن كثير به اين جا خاتمه نمي‌يابد چرا كه در شرح حوادث سال640 هجري آورده كه «در اين سال در سامرا آتش‌سوزي اتفاق افتاد و ضريح منسوب به علي الهادي و الحسن العسكري(عليهما السلام) سوخت و خليفه دستور به بازسازي ضريح داد... و اگر بازسازي و تجديد بنا نمي‌شد سزاوارتر بود». همو، البداية و النهاية، ج3، ص159.

55. ترجمه: «اين امر از تو ادا نمي‌شود مگر وسيله خودت يا فردي از تو». طبري، جامع‌البيان، پيشين، ج 10، ص 64؛ ابوالحسن البلخي، تفسير مقاتل بن سليمان، تحقيق احمد فريد، (بيروت، دارالكتب العلميه، 1424 ق) ج 2، ص 33؛ زمخشري، الكشاف، تحقيق عبدالرزاق المهدي، (بيروت، داراحياء التراث العربي، بي‌تا)؛ سيوطي الدر المنثور، (بيروت، دارالفكر، 1993م) ج 4،ص 122؛ احمد بن حنبل، مسند، (مصر، موسسه قرطبه، بي‌تا) ج 1، ص 151؛ نسايي، سنن، تحقيق عبدالغفار سليمان البنداري و سيد حسن كسروي، (بيروت، دارالكتب العلمية، 1411 ق) ج 5، ص 138.

56. ترجمه: «و اين روايت ضعيف است و متن آن نيز مطلب غير قابل پذيرشي دارد و خدا داناتر است». ابن كثير، البداية و النهاية، ج 5، ص 46.
57. نسايي و كنجي دچار سرنوشت مشابه شدند. نسايي در دمشق در پاسخ به اين پرسش كه چرا از فضايل معاويه چيزي نمي‌گويد، ابراز داشت كه معاويه چه فضيلتي دارد جز آن كه پيامبرr درباره او گفت: لا اشبع الله بطنه! مردم پس از شنيدن اين سخن او را چنان لگدكوب كردند كه در اثر آن از دنيا رفت. كنجي را نيز به خاطر كتاب‌هاي شيعه پسندش و نيز به اتهام همكاري با مغولان در مسجد جامع دمشق به قتل رساندند. ابن عماد حنبلي، پيشين، ج2، ص 240؛ ابن كثير، البداية و النهاية، ج 11، ص 141؛ ذهبي، تاريخ الاسلام، پيشين، ج48، ص 369.
58. سيد بن طاووس، اليقين، تحقيق انصاري (قم، موسسة دارالكتاب جزائري، 1413 ق) ص115؛ ابن كثير البداية و النهاية، ج 13،ص 256.

59. ابن ابي الحديد گرچه علي(عليه السلام) را أفضل از جناب ابوبكر مي‌دانست ولي معتقد بود كه در خلافت ابوبكر، مصلحتي نهفته بود كه موجب مشروعيت تقديم مفضول بر فاضل شده است. او در بسياري از جهات اساسي همانند جمهور أهل سنّت مي‌انديشيده است و بسيار سخت است كه او را شيعه غالي بدانيم. او در شرح بر نهج البلاغه خصوصاً در شرح خطبة شقشقيه، خود را در برابر شيعيان به ويژه اماميه قرار داده است. ر. ك: ابن ابي الحديد، پيشين، ج 1، ص 7 و 160. اما درباره نظر اهل سنت درباره غلو در تشيع به گمان نگارنده ذكر اين عبارت از ذهبي كافي باشد كه: فالشيعي الغالي في زمان السلف و عرفهم هم من تكلم في عثمان و الزبير و طلحة و معاوية و طائفة ممن حارب عليا ـ رضي الله عنه ـ و تعرض لسبهم و الغالي في زماننا و عرفنا هو الذي يكفر هولاء السادة و يتبرأ من الشيخين ايضا فهذا ضال مفتر». ذهبي، ميزان الاعتدال، تحقيق علي محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، (بيروت، دارالكتب العلمية، 1995 م)، ج1، ص119.
60. ابن كثير، البداية و النهاية، ج 6، ص 260.
61. ترجمه: «رسول خدا ـ كه درود و سلام خدا بر او باد ـ علي، فاطمه، حسن و حسين(عليهم السلام) را فرا خواند آنگاه فرمود: اي خدا! آنان اهل من هستند! همان، ج 7، ص 394.
62. همان، ج 6، ص 279.
63. ترجمه: «همانا گفتيم هنگامي كه ابن ملجم علي كه خدايش از او خشنود باد را ضربت زد به او (علي(عليه السلام)) گفتند اي امير مومنان جانشيني بگمار! پس فرمود خير! بلكه شما را آن گونه كه رسول خدا كه درود و سلام خدا بر او باد باز گذاشت رها مي‌كنم يعني بدون جانشين». همان، ج 8، ص 16.
64. صائب عبدالحميد، ابن تيميه حياته عقائده، (قم، مركز الغدير، 1417 ق) ص 67 ـ 73؛ ابن حجر ، فتح الباري، (بيروت، دارالمعرفه، بي‌تا) ج 8، ص 115. مخالفت‌هاي ابن تيميه با فقهاي عصر خويش در مسئله طلاق، زيارة قبور انبيا موجب شد تا او را زنداني كنند. ابن‌جزري معاصر ابن تيميه با آن كه از او تجليل هم كرده مع ذلك درباره وي نوشته است: «و كان علمهِ أكْثر مِن عَقْلِهِ». ابن جزري، تاريخ حوادث الزمان و انبائه، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، (بيروت، المكتبة العصرية، 1426ق) ج2، ص 309.
65. ابن تيميه معاصر سلطان محمد خدابنده الجايتو ايلخان مغول بوده است. اعلام مذهب اثني عشري از سوي الجايتو به عنوان مذهب رسمي سرزمين‌هاي تحت حكومت ايلخانان كه تقريباً همان سرزمين‌هاي خلافت عباسي بود موجب خشم ابن تيميه و بسياري از تند روان اهل سنت گرديد. از اين رو تقابل او با علامه حلّي را مي‌توان واكنشي در

برابر جنبش گرايش به انديشه دوازده امامي در ايران دانست.
66. مسعود الرحمان خان الندوي، پيشين، ص 28.
67. ترجمه: «ابن كثير نزد ابن تيميه شاگردي كرد و شيفته او شد و به خاطر او به درد سر افتاد». ابن حجر، الدرر الكامنه، پيشين، ج 1، ص 445.
68. ترجمه: «ابن كثير ارتباط ويژه‌اي با ابن تيميه داشت و از او دفاع مي‌كردو در بسياري از آرا پيرو او بود و در مسئله طلاق همانند او رأي مي‌داد از اين رو به درد سر افتاد و مورد اذيت واقع شد». ابن عماد حنبلي، پيشين، ج 3، ص 232.
69. ابن جزري، پيشين، ج 2، ص 112.
70. ترجمه: «وبدان كه ابوالعباس بن تيميه لطمات آشكاري بر اين سه دوست يعني مزّي، ذهبي و برزالي و بسياري از پيروانشان وارد كرد و آنان را به كارهاي بزرگي واداشت كه نمي‌توان آن را سبك شمرد و به سوي چيزي كشاند كه دوري از آن برايشان سزاوارتر بود و در واديي از آتش افكند كه اميد است خداوند از آنها و پيروانشان در گذرد!». ابونصر سبكي، طبقات الشافعيه الكبري، تحقيق محمود محمد الطناحي، عبدالفتاح محمد الحلو، (بي‌جا، هجرللطباعة و النشر، 1413 ق) ج 10، ص 400.
71. صفدي، الوافي بالوفيات، تحقيق أحمد أرناؤوط و تركي مصطفي، (بيروت، داراحياءالتراث، 1420 ق) ج 7، ص 14.
ترجمه: «پيوسته توده مردم در مصر او را بزرگ مي‌داشتند تا آن كه شروع به انتقاد از زيارت سيده نفيسه كرد پس از آن مردم از او روي برگرداندند».
72. ابوالحسن سبكي، السيف الصقيل، (مصر، مكتبه زهران، بي‌تا) ص 218. ترجمه: «پس آيا بيشتر پيروان تو گوشه نشين و دست و پا بسته سبك مغز و يا بي‌سواد دروغگوي كودن و يا سرخورده پرحيله و يا خشكه مقدس نافهم نيستند اگر سخن مرا درست نمي‌پنداري، درباره ايشان پرس‌جو كن و درباره آنان با عدالت رفتار كن».

منابع

- ابن أبي الحديد، عبدالحميد بن هبة الله، شرح نهج‌البلاغه، تحقيق محمد أبوالفضل ابراهيم، بيروت، داراحياء الكتب العربية، 1378 ق.
- ابن أثير، عز الدين أبي الحسن، الكامل في التاريخ، تحقيق عبدالله القاضي، چاپ دوم، بيروت، دارالكتب العلميه، 1415 ه.
- ابن تغري بردي، أبو المحاسن يوسف، النجوم الزاهرة في ملوك مصر و القاهرة، مصر، وزارةالثقافة و الارشاد القومي، بي‌تا.
- ابن تيميّة، تقي الدين أبو العباس، منهاج السنة النبوية، تحقيق محمد رشاد سالم، چاپ اول، قاهرة، مؤسسة قرطبه، 1406 ق.
- _____، مجموع الفتاوي، تحقيق عبدالرحمان العاصمي، چاپ دوم، بي‌جا، مكتبة ابن تيمية، بي‌تا.
- _____، كتب و رسايل و فتاوي ابن تيمية في التفسير، تحقيق عبدالرحمان‌العاصمي، چاپ دوم، بي جا، مكتبة ابن تيمية، بي‌تا.
- ابن جَزَري، شمس الدين أبو عبدالله، تاريخ حوادث الزمان و أنبائه و وفيات الأكابر و الأعيان من أبنائه، تحقيق عمر عبدالله السلام تدمري، بيروت، المكتبة العصريه، 1426 ق.
- ابن الجوزي، ابوالفرج عبدالرحمن بن علي، المنتظم في تواريخ الملوك و الامم، تحقيق سهيل زكار، بيروت، دارالفكر،

1415 ق.
- ابن حجر عسقلاني، أحمد بن علي، الدرر الكامنه في أعيان المائة الثامنه، تحقيق محمد عبدالمعيد خان، حيدر آباد، مطبعة مجلس دائرة المعارف عثمانية، 1972 م.
- _____، فتح الباري، بيروت، دار المعرفة، بي‌تا.
- _____، لسان الميزان، بيروت، موسسه اعلمي، 1390 ق.
- ابن حجة حموي، تقي الدين أبوبكر علي، خزانة الأدب، تحقيق عصام شقيو، چاپ اوّل، بيروت، مكتبة الهلال، 1987 م.
- إبن سيدة، أبو الحسن علي بن إسماعيل المرسي، المحكم و المحيط الأعظم، تحقيق عبدالحميد هنداوي چاپ اوّل، بيروت، دار الكتب العلميه، 2000 م.
- ابن شهبه، قاضي أحمد بن محمد، طبقات الشافعية، تحقيق حافظ عبدالعليم، بيروت، عالم الكتب، 1407 ق.
- ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، الاستيعاب، تحقيق علي محمد البجاوي، بيروت، دارالجيل، 1412 ق.
- إبن عساكر، أبوالقاسم علي بن حسن، تاريخ مدينة دمشق، تحقيق علي شيري، بيروت، دارالفكر، 1415 ق.
- ابن عماد حنبلي، عبدالحّي بن أحمد، شذرات الذهب، بيروت، دارالكتب العلمية، بي‌تا.
- ابن عنبه، جمال الدين أحمد بن علي الحسيني، عمدة الطالب، تحقيق محمد حسن آل‌الطالقاني، چاپ سوم، نجف أشرف، مطبعة الحيدرية، 1380 ق.
- ابن كثير، اسماعيل بن عمر، البداية و النهاية، تحقيق علي شيري، بيروت، دارإحياءالتراث، 1408 ق.
- _____، السيرة النبوية، تحقيق مصطفي عبدالواحد، بيروت، دارالمعرفة، 1408ق.
- _____، تفسير ابن كثير، بيروت، دارالفكر، 1401 ق.
- احمد بن حنبل، المسند، مصر، موسسة قرطبة، بي‌تا.
- اميني، عبدالحسين، الغدير، بيروت، دارالكتاب العربي، 1379 ق.
- بخاري، ابوعبدالله محمد بن اسماعيل، الصحيح، تحقيق مصطفي ديب البغا، بيروت، دارابن كثير باليمامة، 1407 ق.
- بلخي، ابوالحسن مقاتل بن سليمان، تفسير مقاتل، تحقيق احمد فريد، بيروت، دارالكتب‌العلمية، 1424 ق.
- بيهقي، أحمد بن حسين، سنن الكبري، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، مكه مكرمة، مكتبه دارالباز، 1414 ق.
- حاكم حسكاني، عبدالله بن أحمد، شواهد التنزيل، تحقيق محمد باقر محمودي، تهران، مجمع احياء فرهنگ اسلامي، 1411 ق.
- حاكم نيشابوري، محمد بن عبدالله، المستدرك علي الصحيحين، تحقيق معظم حسين، بيروت، دار الآفاق الجديدة، 1400 ق.
- _____، معرفة علوم الحديث، تحقيق معظم حسين و گروه تحقيق، بيروت، دارالأفاق الحديث، 1400 ق.
- حسين دمشقي، ابوالمحاسن، ذيل تذكرة الحفاظ، بيروت، داراحياء التراث العربي، بي‌تا.
- حموي، ياقوت، معجم الأدباء، چاپ اول، بيروت، دارالكتب العلمية، 1411 ق.
- _____، معجم البلدان، بيروت، داراحياء التراث العربي، 1399 ق.
- خوارزمي، أحمد بن محمد، المناقب، تحقيق مالك محمودي، قم، مؤسسه انتشارات اسلامي، 1411 ق.
- خوارزمي، أبو عبدالله محمد بن أحمد، مفاتيح العلوم، بيروت، دارالكتب العلمية، بي‌تا.
- ذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد، تذكرة الحفاظ، تحقيق عبدالرحمان بن يحيي، بيروت، دار احياء التراث العربي، بي‌تا.

- _____، تاريخ الاسلام، تحقيق عمر عبدالسلام تدمري، بيروت، دارالكتاب العربي، 1407 ق.
- _____، سير اعلام النبلاء، تحقيق اكرم البوشي، بيروت، موسسة الرسالة، 1413ق.
- _____، ميزان الاعتدال، تحقيق علي محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، بيروت، دارالكتب العلمية، 1995 م.
- رازي، عبدالرحمن بن أبي حاتم، الجرح و التعديل، بيروت، دارإحياء التراث العربي، 1371ق.
- زبيدي، محمد مرتضي الحسيني، تاج العروس، تحقيق گروهي از پژوهندگان، بي‌جا، دارالهداية، بي‌تا.
- زمخشري، ابوالقاسم محمود بن عمر، الكشاف عن حقائق التنزيل، تحقيق عبدالرزاق‌المهدي، بيروت، داراحياء التراث العربي، بي‌تا.
- سبكي، ابوالحسن تقي الدين علي بن عبدالكافي، السيف الصقيل في الرد علي ابن‌زنجفيل، مصر، مكتبه زهران، بي‌تا.
- سبكي، تاج الدين بن علي بن عبدالكافي، طبقات الشافعيه الكبري، تحقيق محمود محمد الطناحي، عبدالفتاح محمد الحلو، بي‌جا، هجر للطباعة و النشر، 1413 ق.
- سيوطي، عبدالرحمن بن أبي بكر، لباب النقول، تحقيق احمد عبدالشافي، بيروت، دارالكتب العلمية، بي‌تا.
- _____، الديباج علي مسلم، تحقيق ابو اسحاق الجويني، الخبر ـ عربستان، دارابن عفان، 1416 ق.
- سيد بن طاووس، علي بن موسي، اليقين، تحقيق انصاري، قم، موسسه دارالكتاب‌جزائري، 1413 ق.
- شيباني، احمد بن عمر و بن ضحاك، الاحاد و المثاني، تحقيق باسم فيصل أحمدالجوابرة، چاپ اول، رياض، دارالراية، 1411 ق.
- صفدي، صلاح الدين خليل بن أبيك، الوافي بالوفيات، تحقيق أحمد أر ناؤوط و تركي مصطفي، بيروت، داراحياء التراث، 1420 ق.
- طبراني، ابوالقاسم سليمان بن أحمد، المعجم الأوسط، تحقيق طارق بن عوض الله، عبدالمحسن بن ابراهيم، قاهره، دارالحرمين، 1415 ق.
- طبري، محمد بن جرير، تاريخ الأمم و الملوك، تحقيق گروهي از علماء، بيروت، مؤسسه اعلمي، بي‌تا.
- _____، جامع البيان، بيروت، دارالفكر، 1405 ق.
- طوسي، محمد بن حسن، اختيار معرفة الرجال، تحقيق سيد مهدي رجايي، قم، مؤسسه‌آل البيت عليهم السلام، 1404 ق.
- عاصمي مكي، عبدالملك بن حسين بن عبدالملك، سمط النجوم العوالي في أنباءالأوائل و التوالي، تحقيق عاد أحمد عبدالموجود، علي محمد معوض، بيروت، دار الكتب‌العلميه، 1419 ق.
- عبدالحميد، صائب، ابن تيميه حياته، عقائده، قم، مركز الغدير، 1417 ق.
- عبشمي اصفهاني، معمر بن عبدالواحد، مجموع فيه عشرة أجزاء حديثة، مجلس ابن‌فاخرالأصفهاني، تحقيق نبيل سعد الدين جرار، بيروت، مكتبة البشائر الاسلامية، 1422 ق.
- عسكري، سيد مرتضي، معالم المدرستين، قم، مجمع علمي اسلامي، 1416 ق.
- علي بن محمد سلطان القاري، مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، تحقيق جمال عيتاني، بيروت، دار الكتب العلميه، 1422 ق.
- قدامة بن جعفر، الخراج و صناعة الكتابة، تحقيق محمد حسين الزبيدي، عراق، دارالرشيد، بي‌تا.
- فنوجي، صديق بن حسن، أبجد العلوم، تحقيق عبدالجبار زكار، بيروت، دارالكتب‌العلميه، 1978 م.

- مسعودي، ابوالحسن علي بن الحسين، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقيق يوسف‌اسعد داغر، بيروت، دار الاندلس، 1385 ق.
- نجاشي، احمد بن علي، الرجال، تحقيق سيد موسي شبيري زنجاني، قم، مؤسسه انتشارات اسلامي، 1416 ق.
- ندوي، مسعود الرحمان خان، الأمام ابن كثير، دمشق، دار ابن كثير، 1999 م.
- نسائي، ابوعبدالرحمان احمد بن شعيب، سنن النسائي، تحقيق عبدالغفار سليمان‌البنداري و سيد حسن كسروي، بيروت، دارالكتب العلميه، 1411 ق.
- يافعي، أبو محمد عبدالله بن أسعد بن علي، مرآة الجنان و عبرة اليقظان، قاهرة، دارالكتاب‌الاسلامي، 1413 ق.